

## مسیحیت و اخلاق

## ترجمه حسن قنبری

**اشاره** بحث از منشأ فعل اخلاقی و به عبارت دیگر این مسئله که اساس فعل اخلاقی چیست و به چه فعلی، فعل اخلاقی گفته می شود یکی از مسائل مهم در فلسفه اخلاقی است. فلاسفه اخلاق مطابق با پاسخی که به این پرسش داده اند، مکتب های مختلفی را در اخلاق به وجود آورده اند. صرف نظراز فلاسفه اخلاق، پیروان ادیان ابراهیمی نیز با این مسئله مواجه بوده اند و پاسخهای درون دینی مختلفی به این پرسش داده اند. « کیت وارد » نویسنده این مقاله می کوشد که دیدگاه های رایج در سنت مسیحی را درباره این مسئله به اختصار بیان کند.

**اولین دیدگاه**، « اخلاق خدا محور » است. مطابق این دیدگاه، جهان دارای هدف است و زندگی درست، منوط به تحقق این هدف است. در مسیحیت، هدف از خلقت، عشق به خدا و انسان ها است و در نتیجه، اخلاق و پرستش خدا با هم ارتباط استواری پیدا می کند بنابراین، منشأ اخلاق را باید در کلام خدا و متون مقدس جستجو کرد. به عبارت دیگر امر اخلاقی امری است که خدا به آن فرمان داده است. این دیدگاه در سنت اسلامی نیز طرفدارانی داشته و دارد که از آن جمله آنها اشعری ها هستند این دیدگاه به نوعی قائل به حسن و قبح عقلی نیست.

**دیدگاه دوم**، اخلاق طبیعت محور یا عقل محور است. در این دیدگاه، اخلاق مستقیماً با خدا و دین ارتباط پیدا نمی کند. خدا طبیعت را آفریده و در نهاد همه موجودات طبیعی اهدافی را قرار داده است. عقل انسان توانایی شناخت این اهداف و در نتیجه شناخت اصول اخلاقی را دارد. در واقع، این دیدگاه قائل به حسن و قبح عقلی به شکل افراطی آن است؛ یعنی معتقد است که عقل انسان در شناخت امور اخلاقی کفایت می کند. شاید بتوان این دیدگاه را مطابق با دیدگاه معتزلی ها در سنت اسلامی دانست.

**دیدگاه سوم** « اخلاق مبتنی بر شخص گرایی » است. طبق این دیدگاه، طبیعت دارای اهدافی است اما ممکن است تحقق این اهداف مانع رشد و تکامل انسان شود؛ لذا انسان می تواند در طبیعت دخالت کند و قوانین آن را در جهت تحقق رشد و تکامل انسانی تغییر دهد. نویسنده مثال های گوناگونی از این موارد را ذکر می کند. طبق این دیدگاه، امر اخلاقی امری است که به رشد و شکوفایی انسان کمک می کند. این دیدگاه در سنت اسلامی نیز طرفدارانی دارد با این تفاوت مهم که تعریف متفکران اسلامی از تکامل انسان و اصولاً انسان محوری در اسلام با انسان محوری در سنت مسیحی کاملاً تفاوت دارد.

مسیحیت در وهله اول در پی تأسیس قواعد اخلاقی نیست. با وجود این، به اخلاق می پردازد و امکان ندارد که آن را از تلاش برای ایجاد یک زندگی شایسته انسانی و فراهم کردن چنین زندگی ای برای دیگران جدا کنیم مسیحیان مانند اغلب خداپاوران معتقدند که خدا از آفرینش جهان انسانی هدفی دارد و درست زندگی کردن منوط به کمک کردن به تحقق این هدف خواهد بود. اگر هدف، ایجاد جوامع مبتنی بر محبت و عدالت باشد پس تحقق بخشیدن به هدف خدا در عین حال کوشش برای تحقق محبت و عدالت در جوامع انسانی خواهد بود. از نظر مسیحیان، اخلاق و پرستش خداتفکیک ناپذیرند. دلبستگی به خدا نوعی فعالیت معنوی خصوصی و بیگانه با اصول زندگی سیاسی و اخلاقی در جامعه نیست. دلبستگی به خدا مستلزم اطاعت از خداست. این اطاعت مستلزم تلاش برای تحقق هدف خداست و این به معنای تلاش برای تحقق عدالت و محبت در جوامع انسانی است.

در عهد قدیم، تورات اصول زندگی اجتماعی را مقرر می دارد هدف از این اصول جدا ساختن بنی اسرائیل به عنوان یک جامعه خاص دلبسته به خدا و نیز نمونه ای از عدالت و رحمت برای تمام جهان است. قوانین غذایی و قوانین خلوص عبادی به یهودیان پایبند به شریعت یادآوری می کنند که همه ابعاد زندگی تحت هدایت خداست و او زندگی، سلامتی و وحدت جسم و جان را می خواهد قوانین مربوط به قربانی و اعیاد، طرح کلی روش درست ارتباط با خدا را، که روش تکریم، تشکر و مسرت است، مطرح می کنند؛ آنگاه که شخص صاحب امکانات باید فقرا و بیگانگان مقیم را در دارایی های خود شریک کند. قوانین مربوط به بخشش دیون و آزاد کردن برده ها خاطر نشان می سازند که دارایی های ما فقط امانت هایی هستند که خدا به ما واگذار کرده است و باید برای خدمت به دیگران به کار روند. قوانین مربوط به عدالت و مجازات جرم، احترام به حیات انسانی را القاء می کنند و بر اهمیت صداقت، انصاف و پایبندی به عهد و پیمان تأکید دارند. قوانین مربوط به نوع دوستی و شفقت خاطر نشان می سازند که همه زندگی را خدا عطا کرده است و باید به عنوان حیطة خدا محترم شمرده شود.

بنابراین، تورات مجموعه ای از قوانین حقوقی و طاققت فرسا نیست. تورات طرح کلی پاسخ مناسب به خدایی است که انسان را از بردگی نجات می دهد و برای همه مخلوقات خود زندگی و سعادت می خواهد عیسی در پایبندی به تورات پرورش یافت و شکی نیست که خانواده او از یهودیان پایبند به تورات بوده است. اغلب حواریون به تورات پایبند بودند و پطرس ابتدا نسبت به موعظه یا حتی غذا خوردن با امت ها بی میل بود با این حال، واقعیت این است که کلیسای مسیحی در همان نسل اول عمل به تورات را کنار گذاشت. از آن زمان تاکنون، مسیحیان یک مجموعه قانون الهی و وحیانی که بر زندگی روزمره آنان حاکم باشد نداشته اند. با این حال، بسیاری از مسیحیان در پی این هستند که تصمیمات اخلاقی خود را با تعالیم کتاب مقدس هماهنگ سازند و تا بدان جا که ممکن است اصول اخلاقی خود را از کتاب مقدس اخذ کنند. از آنجا که قانون مکتوب کنار گذاشته شده است؛ این کار تشخیص و حساسیت بالایی می طلبد کتاب مقدس نیاز به تفسیر دارد اما بسیاری از مسیحیان احساس می کنند که اگر به درستی از آن استفاده شود، خودش خود را تفسیر میکند.

### **دیدگاه نخست: کتاب مقدس اساس اخلاق**

طبیعتاً مسیحیان عهد جدید را راهنمای تفسیر بقیه کتاب مقدس می دانند. لازم بود که همه فرمانهای عهد قدیم در پرتو این واقعیت که نظام قربانی باید در عیسی تکمیل می شد تفسیر شوند و با توجه به این واقعیت که امت ها در کلیسا پذیرفته می شدند، قوانین غذایی و عبادی که یهودیان را به عنوان یک قوم خاص از دیگران متمایز می کردند، کنار گذاشته شوند. بنابراین ۶۱۳ فرمان از عهد قدیم با این واقعیت به نحو اساسی متحول شدند. که اجتماع جدید و عمدتاً غیر یهودی کلیسا سرچشمه هدایت اخلاقی خود را، نه از مجموعه قوانین مکتوب، بلکه از زندگی عیسی گرفت چنین نیست که تورات بی اهمیت گردد بلکه در حیاتی شخصی تحقق پیدا می کند که منبع الهام اخلاقی مهمی برای مسیحیان میگردد. آن فرمان ها به عنوان راهنمای تأمل اخلاقی باقی می ماند، اما از نظر مسیحیان در این اصل واحد که خدا را با تمام قلب دوست بدارید و دیگران را مانند خود دوست بدارید خلاصه می شوند. (رساله به رومیان ۱۳: ۸-۱۰)

کالون این دیدگاه را پذیرفت که همه قوانین غذایی و عبادی تورات در عیسی تحقق پیدا کرده اند. بنابراین، قوانین مذکور دیگر الزام آور نیستند، اما قوانین اخلاقی مانند ده فرمان ( سفر خروج ۲۰: ۱-۱۷) به عنوان راهنمایی اخلاقی و مهم باقی می ماند به طور کلی، به اعتقاد او این فرمان ها باید در یک معنای بسیار دقیق تفسیر شوند. بنابراین، مسئله تنها این نیست که انسان نباید مرتکب قتل شود، بلکه باید به نحو ایجابی در پی حفظ

حیات انسانی باشد. انسان نه تنها نباید مرتکب دزدی شود بلکه باید به نحو ایجابی دیگران را در دارایی های خود شریک کند. و امثال اینها.

بسیاری از پروتستان های سنتی بسیاری از احکام عهد جدید را فرمان های می دانند که هرگز نباید دچار تغییر شوند یا کنار گذاشته شوند بعد از فرمان به اطاعت خدا، مهمترین فرمان این است که انسان باید حیات انسانی را محترم شمرد از آنجا که انسان ها به صورت خدا آفریده شده اند، از بین بردن حیات انسان به معنای از بین بردن صورت خداست. به علاوه، هر نوع حیات انسانی حیاتی است که عیسی برای آن قربانی شد و بنابراین بسیار با ارزش است ( ممکن است بعضی ارزش آن را بی نهایت بدانند). برای انسان ها حیات ابدی مقدر شده است و چون ممکن است این امر بستگی به اعمال آنان در این زندگی داشته باشد، پس دادن، هر فرصتی به آنان که به سوی خدا بازگردند و زندگی خدادادی را از بین نبرند اهمیت اساسی دارد.

هیچ آموزه مستقیمی در کتاب مقدس درباره مسایل دشواری نظیر سقط جنین و قتل ترحمی (کشتن بیمار برای خلاصی از رنج و درد) وجود ندارد؛ اما اغلب مسیحیان سنتی معتقد اند که از بین بردن حیات انسانی همیشه نادرست است. با این حال، ممکن است در موارد دشواری اگر سقط جنین انجام نگیرد، حیات مادر به خاطر افتد یا کسی از درد و رنج بسیار زیاد بمیرد. در این موارد می توان پذیرفت که حیات مادر را می توان با سقط جنین حفظ کرد و در نوعی مرگ عذاب آور تعجیل کرد. اما این مسایل کاملاً مورد نزاعند و با کتاب مقدس نمی توان آنها را حل کرد. واضح است که از انجام آنچه که موجب تضعیف احترام به حیات انسانی خداداد است، باید پرهیز کرد اینک مسیحیان هر جا توانسته اند اقدام به تأسیس بیمارستان ها، آسایشگاه ها و خانه برای مستمندان کرده اند تصادفی نیست لغو برده داری عمدتاً مورد حمایت مسیحیان انجیلی ای واقع شد که برده داری را با احترام واقعی به دیگران ناسازگار می دیدند.

تأکید مسیحیان بر تقدس حیات انسانی یک بینش فوق العاده مهم اخلاقی است. در دوران جدید ما از این امر که حیات حیوانی نیز شایسته احترام است. و نمی توان در برابر « بی اعتنا یا بی رحم بود آگاهی بیشتری داریم. کتاب مقدس چیز زیادی درباره حیوانات نمی گوید اما مسئولیت مراقبت از زمین آشکارا به انسان ها واگذار شده است. (سفر پیدایش ۱: ۲۸) بنابراین، مراقبت از حیوانات نیز طبیعی به نظر می رسد؛ زیرا آنها نیز مانند انسان ها دارای حیاتی هستند که خدا « در آنها دمیده است» در تفکر اخلاقی مسیحی، از این حوزه غفلت شده است اما به این امر باید اندیشید که محبت عام به حیوانات نیز مانند انسان ها سرایت می کند هر چه انسان ها به دلیل داشتن مسئولیت اخلاقی و عقلانی احترام ویژه ای می طلبند.

اعتقادات برخی از نویسندگان عهد جدید باعث ایجاد مسایل دشوار اخلاقی شده است. از جمله این اعتقادات اطاعت زنان از شوهران خود ( رساله به افسسیان ۵: ۲۲) عدم جواز طلاق و تعدد زوجات ( رساله اول قرنتیان ۷: ۱۰-۱۱) و گناه بودن همجنس بازی (رساله اول قرنتیان، ۶: ۹، ۱۰) است. شکی نیست که این آراء در عهد جدید وجود دارند. پرسش این است که آیا اینها معرف اعتقادات خاص فرهنگی اند که در همه اوضاع و احوال ها به کار نمی روند. یا اینکه هدف از آنها ارائه قواعد مطلق اخلاقی برای همه زمان ها بوده است.

همیشه مسیحیان پای بند کتاب مقدس وجود خواهند داشت که مورد مذکور را قواعد مطلق تلقی می کنند؛ اما دلایلی وجود دارد که شک کنیم که آیا این دیدگاه کاملاً مبتنی بر کتاب مقدس است یا خیر. یک دلیل این است که فرمانبرداری زنان بسیار شبیه فرمانبرداری مردمان خاص نظیر بردگان است. عهد جدید هرگز برده داری را محکوم نکرده، اما آن را با احترام عام برای حیات انسانی ناسازگار می بیند. مطابق اصل احترام عام، زنان نیز باید از احترام برابر با مردان برخوردار باشند و این با الزام آنان به اطاعت از مردان،

هر قدر هم که مردان احمق و زنان خردمند باشند، سازگار نیست. بنابراین، می توان گفت که این احکام معلول ناتوانی نویسندگان عهد جدید در درک مضمون فرمان عیسی به احترام و محبت عام است آنان نتوانستند ضعف برده داری را درک کنند، همانطور طور که نتوانستند مشکلات قاعده لزوم اطاعت مراجع حکومتی را ، حتی اگر ناشایست باشند، درک کنند.

البته این نوع تفسیر بدین معنا خواهد بود که نویسندگان عهد جدید لوازم اخلاقی زندگی و تعالیم عیسی را طرح ریزی کردند، با این حال همه آنها را ندیدند. ممکن است کسی بگوید که این همان دیدگاه مبتنی بر کتاب مقدس است که از زمان پولس در رساله به رومیان دائماً تکرار شده است که مسیح شریعت را به پایان رسانده است و ما از آن زمان به بعد نباید با شریعت مکتوب زندگی کنیم، بلکه باید در روح القدس زندگی کنیم ( رساله به رومیان ۱۰: ۴) شاید حیات اخلاقی مسیحی باید در طول سال های بسیار طرح ریزی می شد و ما هنوز همه لوازم آن را ندیده ایم. همه قواعد حتی قواعد عهد جدید موقتی هستند؛ چنان که قواعد عهد قدیم به وضوح شامل مسیحیان نیز می شوند. تعالیم عهد جدید درباره طلاق و همجنس بازی با هم شباهت دارند. وقتی انسان به یاد می آورد که تعداد زوجات در عهد قدیم عادی بود، ازدواج ها دارای نظم و ترتیب بود و ازدواج موقت مقبول بود، برای او آشکار میشود که تک همسری به شکل جدید آن عملاً در عهد جدید مطلوب نیست. همچنین همانطور که شکل عهد قدیم به عهد جدید متحول شد، تحولات دیگری در حیات کلیسا نیز امکان دارد. اما این تحولات همیشه باید در جهت محبت و احترام به حیات انسانی باشند و هرگز بهانه ای برای میل یا هوس احمقانه نیستند. شاید این درنهایت، آزمون نهایی باشد.

در ارتباط با اخلاق اجتماعی وضعیت کاملاً واضح نیست. به نظر می رسد که برخی عبارت به جدایی انسان از فرایند سیاسی به طور کلی، ترک دنیا و پذیرش زندگی فقیرانه و پرهیز از مطلق خشونت فرمان می دهند( رساله یعقوب ۴: ۴) با این حال، در عهد قدیم خدا با دادن ثروت به شیوخ آنان را برکت داد و فرمان داد که فانا را با زور بگیرند موسی به فرمان خدا نظام قضایی تأسیس کرد و مجموعه قوانینی وضع کرد تا جامعه بتواند عادلانه و مهربانانه کار کند. به علاوه، از دوران عهد جدید، آن زمان که مسیحیان یک گروه کوچک عمدتاً غیر پیش رفته در یک امپراطوری نظامی پیگانه بودند، شرایط حیات سیاسی به نحو قابل ملاحظه ای متحول شده است. وقتی که آنان کلیسای رسمی آن امپراتوری شدند و رهبران آنان جزو حاکمان شدند اصول عهد جدید در اوضاع واحوال بسیار متفاوتی قرار گرفت.

پس جای تعجب نیست که دیدگاه های کتاب مقدس درباره اندیشه سیاسی بتوانند کسانی را در بر گیرند که طرفدار دوری کامل از فرایندهای سیاسی اند؛ (یعنی فرایندهایی که وابسته به « دنیا» و ساختار های آن تلقی می شوند و محکوم به عذاب ابدی اند) . این دیدگاه شامل نوعی گرایش پیشگویانه افراطی نسبت به مخالفت با بی عدالتی های متصور و امتیازات رسمی در جامعه نیز می شوند. ( نمونه آن پیامبرانی بودند که به نفع فقرا با پادشاهان مخالفت کردند) و نیز نوعی تعلق خاطر محافظه کارانه به نظام های اجتماعی جاودانه که ارزش های خانواده ، دارایی خصوصی و نهادهای مربوط به ترغیب فضیلت و از بین بردن فساد را حفظ می کنند همه این دیدگاهها را می توان در کتاب مقدس یافت و تصمیم درباره اینکه کدامیک را باید پذیرفت، تا حدی بستگی به این دارد که آیا عیسی را کسی بدانیم که به خود اجازه می دهد که توسط صاحبان قدرت این دنیا کشته شود یا او را شخصی انقلابی پیشگو و حامی عدالت می دانیم یا کسی می دانیم که برای استقرار و دفاع از عدالت و جامعه با فضیلت و خدایی، کلیسای بنیان گذاشت.

پس شاید گفته شود که کتاب مقدس فاقد اخلاق اجتماعی و سیاسی دقیق و روشن است؛ کاری که انجام می دهد این است که نوعی مطالبه آشکار عدالت و شفقت را در جامعه مطرح کند و بر عالی ترین معیارهای صداقت، درستی و از خود گذشتگی در زندگی عادی تأکید کند و انسان ها را، طرفدار هر نظام سیاسی که باشند، ملزم می کند که با فقه او با محرومان همیشه با مهربانی و احترام رفتار کنند اینها ارزش هایی هستند که به نحو حیاتی و قاطع، کتاب مقدس را با حیات اجتماعی؛ گرچه به مسیحیان پایبند به کتاب مقدس اجازه می دهند که سلسله گسترده ای از دیدگاه های مختلف سیاسی را بپذیرند. مسیحیانی که می کوشند دیدگاه های اخلاقی خود را بر کتاب مقدس مبتنی کنند، باید تصمیمات فراوانی اتخاذ کنند؛ نظیر این که چگونه متون را تفسیر کنند و چگونه در حوزه های کاملاً جدیدی که کتاب مقدس به صراحت سخن نگفته است نتایجی اتخاذ کنند شاید برخی از مردم همیشه بخواهند به قواعد مکتوب در عهد جدید پایبند باشند. برخی دیگر که رویکرد مشابهی به کتاب مقدس دارند، راهنمای خود را تعالیم پولس می دانند که (به نظر او) شریعت مکتوب قاتل است اما روح حیات بخش است (رساله دوم قرنتیان ۳: ۶) آنان در برخورد با موقعیت های جدید اخلاقی به دنبال راهنمایی روح القدس هستند و آماده اند که در اوضاع و احوال جدید، قواعد خاص را مورد تجدید نظر قرار دهند؛ درست همانطور که رسولان در سال های اولیه کلیسا در تورات تجدید نظر کردند.

### دیدگاه دوم: حقوق طبیعی اساس اخلاق

در واقع، در تاریخ کلیسای مسیحی تعالیم اخلاقی به ندرت مستقیماً از متون کتاب مقدس گرفته شده اند همیشه تصور می شد که این متون بسیار پیچیده و غالباً از جهت تعالیم اخلاقی، موقت می باشند مبنای معمولی تعالیم اخلاقی مسیحی حداقل در سنت کاتولیک چیزی بوده که «حقوق طبیعی» نامیده می شود. حقوق طبیعی شامل آن اصول اخلاقی است که آدمی بدون کمک وحی و تنها با استفاده از عقل می تواند بشناسد. بنابراین، دیدگاه مهم مسیحی این است که اصول اخلاقی به وسیله عقل قابل شناخت اند و حقیقت یا منزلت آنها بستگی به دین ندارد با این حال، خدا انسان را ملزم به رعایت قانون اخلاقی می کند و اموری را با وحی به آن اضافه می کند بدون اینکه آن را نقض کند.

توماس آکویناس در مسئله نود و چهارم کتاب جامع الهیات صورتبندی کلاسیک حقوق طبیعی را بیان کرد. حقوق طبیعی مبتنی بر این واقعیت است که خدا نظام طبیعی را آفرید و بنابراین مبتنی بر این عقیده است که اهداف درونی طبیعت، هدف آفرینش خدا را بیان می کنند. ما انسان ها با ملاحظه امیال طبیعی موجودات زنده به این اهداف پی می بریم. زیرا خدا امیال ما را در جهت غایات مناسب آنها سوق داده است. بنابراین، برای مثال همه مخلوقات گرایش یا تمایل طبیعی به حفظ خود و تولید مثل دارند. آنها تمایل به زندگی گروهی دارند و اگر عاقل باشند تمایل به جستجو معرفت و سعادت دارند.

تمام اخلاقیات بر این تمایلات ساده خدادادی بنیاد نهاد می شود. تمایل طبیعی و هدف موجودات زنده حفظ خود است و بنابراین حفظ حیات نوعی خیر طبیعی است که باید به آن میل داشت. انسان ها عامل های عاقلی هستند که می توانند اعمال خود را آگاهانه مطابق با اصول کلی هدایت کنند. بنابراین، ما باید هر جا که ممکن است حیات را حفظ کنیم. برای موجودات زنده تولید مثل امری طبیعی و خیر است. از این رو، باید مطمئن باشیم که تولید مثل در بهترین شرایط ممکن برای پرورش نسل مورد تشویق واقع می شود. ما به عنوان حیوانات عاقل باید در پی این باشیم که اجتماعی، آگاه و سعادتمند باشیم هیچ شخص عاقلی این امر را نامطلوب نمی نامد. بنابراین، به نحو کاملاً آشکاری درست است که ما باید آنها را به عنوان خیرهای طبیعی انسان دنبال کنیم.

همه این اصول نسبتاً عمومی اند و لازم است که به نحو گونه‌نستاً دقیق تری معین شوند. اما مهم آن است که اخلاق مسیحی بدین طریق مبتنی بر امیال طبیعی انسان هاست. خیر عمومی امری مبهم و دست نیافتنی نیست. اگر انسان‌ها تنها درباره طبیعت انسانی بیندیشند، خیر عمومی برای هرکس امری کاملاً آشکار خواهد بود. اخلاق نوعی فرمان خودسرانه از ناحیه خدا نیست، بلکه بهترین راه تحقق طبیعت انسانی است که البته خدا آن را آفریده است.

در اخلاق کاتولیکی اصول اساسی این است که انسان هرگز نباید به نحو اجتناب پذیری هدف طبیعت را بر هم زند و باید در پی تحقق اهداف نظام طبیعی که مخلوق الهی است باشد و آنها را حفظ کند. در سطحی بسیار کلی، انجام این کار زیاد دشوار نیست. زمانی مشکلات بوجود می‌آیند که انسان می‌کوشد به جزئیات بپردازد. مسئله اساسی به طور خلاصه این است: تا چه حد اوضاع و احوال خاص و غالباً بسیار نا معمول بر اصول معمولی که انسان ممکن است بپذیرد تأثیر می‌گذارند؟ احتمالاً سخن متفق علیه، از ناحیه عقل طبیعی تنها برای این پرسش وجود ندارد. بنابراین در این نقطه کلیسای کاتولیک روم به عطیه روح القدس متوسل می‌شود که او کلیسا را در رسیدن به همه حقایق راهنمایی می‌کند و آن را مرجع تفسیر و تعریف قانون طبیعی قرار می‌دهد.

آنچه پیش می‌آید این است که وظیفه حفظ حیات، به عنوان یک قاعده، محدود به حفظ حیات انسان‌های بی‌گناه می‌شود و کلیسا می‌آموزد که از بین بردن حیات انسان‌های بی‌گناه مطلقاً ممنوع است. شما با هیچ دلیلی نمی‌توانید حیات انسان‌های بی‌گناه را از بین ببرید (بنابراین سقط جنین و قتل ترحمی ممنوع است) وظیفه تولید مثل برای انسان‌ها محدود به تولید مثل در نظام تک همسری است همه اعمال جنسی زناشویی باید در جهت امکان تولید مثل باشد (بنابراین استفاده از ابزارهای مصنوعی برای جلوگیری از حاملگی ممنوع است) اما تولید مثل نباید به غیر از طریق ازدواج باشد در امور اجتماعی، وظیفه اجتماعی بودن به واسطه اصولی نظیر ذیل مشخص می‌شود: اصل: «حق تصمیم‌گیری» (یعنی مرجع بالاتر نباید کارهایی را انجام دهد که مرجع پایین‌تر می‌تواند آنها را انجام دهد)، اصل مالکیت خصوصی و اصل اطاعت از حکومت تا بدان جا که حاکم مطابق با انصاف یا عدالت طبیعی حکومت می‌کند در این جهت لازم به ذکر است که «قانون طبیعی» عدالت یا انصاف که بین انسان‌های کاملاً برابر ایفای نقش می‌کند، غالباً می‌تواند با قوانین مثبت دولت‌های ملی خاص تقابل پیدا کند. در این موارد، کلیسا با مراجع سیاسی تقابل پیدا می‌کند و اخلاق مسیحی می‌تواند برای نقد قوانین دولتهای خاص به کار رود؛ دیدگاهی که بالقوه دارای لوزام سیاسی مهمی است. بالاخره، وظیفه جستجوی سعادت با ضرورت ملاحظه خیر مشترک محدود می‌شود و با یادآوری این که سعادت اعلای انسان در محبت و اطاعت از خدا است نه در لذایذ زودگذر جنسی، مقید می‌شود.

جاذبه دیدگاه حقوق طبیعی این است که اخلاق را کاملاً مبتنی بر تفسیر متون و حیانی نمی‌کند. اخلاق چیزی است که اصولاً هر کس می‌تواند آن را ادراک کند. مشکل این دیدگاه آن است که کاتولیک‌ها در برخی از ابعاد داورای اخلاقی خود به نحو قابل ملاحظه‌ای با سایر مردم و حتی با سایر مسیحیان تفاوت دارند. بنابراین، قبول این که واقعاً مجموعه واحدی از اصول اخلاقی وجود دارد که همه عقلاً آن را درک می‌کنند دشوار است. بدون شک، همه عقلاً قبول دارند که حفظ حیات به طور کلی، کار نیکویی است. اما آیا همه قبول دارند که فقط حیات انسانی باید حفظ شود یا تحت شرایطی می‌توان حیات بی‌گناهی را از بین برد یا سقط جنین به نوعی، از بین بردن زندگی یک انسان بی‌گناه محسوب می‌شود؟ ظاهراً خیر. بنابراین در چنین جاهایی مرجعیت تعلیمی کلیسا اهمیت زیادی پیدا می‌کند.

تمسک به حقوق طبیعی در سنت کاتولیک مبتنی بر این دیدگاه است که خدا ساختارهای طبیعت را اساساً در نظمی که دارند آفریده است و بنابراین باید حفظ شوند و هرگز به هم

نخورند. اما به گمان بسیاری فرایندهای طبیعت تا حد زیادی تحت سیطره نیروی انتخاب طبیعی و جهش تصادفی است و اصلاً آنها تحت تقید اخلاقی یا حتی تقد اخلاقی مقبول ( اگر می توانستیم آنها را دگرگون سازیم) نیستند. اگرهدف طبیعت حیات انسانی را از بین ببرد، چرا نباید آن را به هم بزنییم؛ چنان که هدف آن در آفرینش آتشفشان ها یا ایجاد سلول های سرطانی حیات انسانی را نابود می کند؟

عالمات الهیات سنتی کاتولیک در این نقطه بین اهداف طبیعت که تقویت کننده حیات هستند واهدافی که موجب اختلال و بی نظمی حیات می شوند تمایز قایل می شوند . اهداف نوع اول باید حفظ شوند نه نوع دوم. اما آشکار است که سنت کاتولیک در این نقطه بر تمسک به وحی و مرجعیت کلیسا تکیه دارد زیرا این امر مستلزم عقیده به یک خدای خالق است که باور به وجود اهداف تقویت کننده حیات در طبیعت را، که باید حفظ شوند ، در پی دارد. این عقیده مستلزم تصمیم تحکم آمیز مرجعیت تعلیمی کلیسا است که تعیین کنند اعمال خاصی ( برای مثال جلوگیری از حاملگی ) اهداف طبیعت را خنثی می سازند. از دیدگاه کاتولیک ها، این نوع تمسک ها کاملاً معقول است چون در واقع خالق وجود دارد و او در موضوعات ایمانی و اخلاقی به کلیسای خود مرجعیت داده است.

نتیجه کلی این روی کرد در سنت کاتولیک ، نوعی برداشت نسبتاً گسترده و انسانی از اخلاق بوده است که به یک معنای بسیار مضیق محدود به مسیحیان یا وحی کتاب مقدسی نیست. رفاه انسانی و عدالت اجتماعی همیشه اساس اخلاق تلقی شده اند و سنت های مهم اندیشه حقوقی و سیاسی از ورزه مغالطه به وجود آمده ند ( کاربرد اصول کلی در موارد خاص). کلیسای کاتولیک همیشه محترم بودن حیات انسان های بی گناه، قداست ازدواج، اهمیت خانواده مستحکم برای تربیت کودکان و ضرورت حکومت هایی را که برای خیرعمومی کار می کنند، تحت سیطره خدای عادل و رحیم اعلام داشته است.

اندیشه حقوق طبیعی به راحتی به شکل گیری حقوق انسانی طبیعی یا عمومی می انجامد؛ چون قانون طبیعی وظایفی را مطرح می کند که هرکس را مدیون دیگری می کند حقوق من آن چیزهایی است که هر کس دیگری وظیفه دارد حتی المقدور مرا در داشتن آنها - حیات، دارایی و آزادی - آزاد بگذارد. بنابراین تعالیم اجتماعی آیین کاتولیک برای حقوق انسانی تقدم والایی قایل است و تأکید می کند که ما باید به همه انسان ها اجازه دهیم که حقوق اساسی مانند منزلت، احترام، آزادی و حیات داشته باشند چون خدا وظیفه محترم شمردن اینها را به عهده هر کسی گذاشته است.

کاتولیک ها غالباً مایلند از حکومت های محافظه کار و سلسله مراتبی حمایت کنند؛ تا حدی به این دلیل که خود کلیسا نهادی محافظه کار و سلسله مراتبی تلقی می شود که به لحاظ تاریخی خود را در معرض حمله شکل های الحادی کمونیسم و سوسیالیسم دیده است با این حال، از تبعیض و ظلم بر فقرا دفاع نمی کند؛ دقیقاً بدین دلیل که مقید به حمایت از اهمیت حقوق عمومی انسان است که مستلزم احترام و ملاحظه همه انسان ها با هر موقعیت اجتماعی است ممکن است گاهی تفکر اجتماعی آیین کاتولیک بسیار افراطی باشد؛ چنان که بسط الهیات رهایی بخش در آمریکا لاتین چنین است. بعد از نشست اسقف های آمریکا لاتین در مدلین در سال ۱۹۶۸ از خشونت نهادینه شده ثروتمندان علیه فقرا انتقادهای مهمی شد. عالمان الهیات رهایی بخش مانند گوستاوو گیوتیرز تحت تأثیر رهایی بنی اسراییل از مصر و مراقبت عیسی از مطرودان اجتماعی تأکید کردند که عمل خدا را در اصل می توان در میان فقرا یافت و کلیسا را دعوت کردند که برای تغییر ساختارهای جامعه کار کند.

بنابراین، تفکر اجتماعی آیین کاتولیک معمولاً بین کمونیسم، که حق مالکیت خصوصی را منکر است( و به همین دلیل می توان گفت که سرپرستی و مسئولیت شخصی را منکر است)، و کاپیتالیسم مهار نشده، که طبقه ضعیف دائمی ایجاد می کند، قرار می گیرد. این تفکر می کوشد که بین تعلق خاطر به رفاه عمومی انسان ها و آزادی تولید و حفظ ثروت

تبادل برقرار کند. در قرن بیستم این تفکر به نحو قابل ملاحظه ای از اندیشه های سیاسی سلسله مراتبی تر به طرف کشف دقیق انواعی از اصول اجتماعی رفته است که انسان ها را به عنوان فرزندان یکسان محبوب خدا، قادر می سازند تا برابری را محقق سازند. در مجموع، ممکن است کسی بگوید که تفکر اخلاقی آیین کاتولیک در امور جنسی بسیار محافظه کارانه است. ( امور جنسی تنها با تک همسری مجاز است چون هدف اساسی آن تولید مثل است). و بالقوه ضد موضوعات مربوط به نظریه سیاسی است ( آکویناس گفته بود که یک قانون ناعادلانه قانون نیست و اطاعت آن لازم نیست). در دنیای جدید، این اندیشه بر رعایت عدالت در سراسر جهان، به ویژه در جهان در حال، توسعه تأکید می کند و در برابر بدرفتاری و خشونت بسیاری از دولت ها نسبت به انسان ها، موضع مخالفت دارد. اگر به نظر می رسد که بیانیه های آن درباره امور جنسی بیشتر از آن که رعایت شوند نقض می شوند، در عوض، گواهی اجتماعی و سیاسی آن به انسانی تر شدن دنیای جدید و محترم شمردن حقوق انسانی کمک می کند. این اندیشه در پی شکوفایی سرشت انسان و تحقق صلح و عدالت واقعی در جهان است تا این که همه مردم بتوانند آرد باشند و در جوامع نسبت به حمایت و مراقبت از یکدیگر احساس مسئولیت کنند. این است قدرت پایدار سنت اخلاقی آیین کاتولیک.

### دیدگاه سوم شخص گرایی اساس اخلاق

با این حال بسیاری از مسیحیان از سنت حقوق طبیعی، دست کم با تفسیر سنتی آن، ناخرسندند. دلیل آن تا حدی این است که نسبت به اعتبار گزاره های اخلاقی که کلیسا در گذشته بیان داشته تردید های خاصی وجود دارد. برای مثال، واکسیناسیون به دلیل این که در مقابل حقوق طبیعی است محکوم شد و مجازات مرگ برای بدعت پذیرفته شد. ممنوعیت استفاده از ابزارهای مصنوعی جلوگیری از حاملگی کاملاً فراموش شده و بسیاری از مسیحیان شک دارند که آیا یک رویه روشن و مبتنی بر کتاب مقدس برای واگذاری قدرت ارائه تعالیم معتبر اخلاقی به یک نهاد رسمی وجود دارد یا خیر. به نظر می رسد که گاهی سنت به نحو جدی تری تفسیر نسبتاً «زیستی» از حقوق طبیعی را می پذیرد که براساس آن برای مثال هدف از امور جنسی فقط تولید مثل است واضح است که به یک معنا وجود امور جنسی به این منظور نیست اما در انسان ها ساختار زیستی تحت الشعاع ملاحظات شخصی تر قرار می گیرد. ممکن است پنداشته شود که وجود جسم به خاطر نفس یا شخص است و نباید شخص همیشه از فرایندهای جسم تبعیت کند. بنابراین، پیوند جنسی بین اشخاص حاکی از پیوندی عمیق تر و شخصی یعنی محبت است. آیا ممکن نیست که این پیوند به نحو شایسته ای برای بیان محبت به کار رود حتی هنگامی که تصمیم اصولی بر تولید فرزندان نبوده است؟ به علاوه، چرا نباید در پیوند جنسی خود لذت جنسی ارزشمند باشد حتی اگر تولید فرزند ممکن یا مقصود نباشد؟ بنابراین بعضی از مسیحیان روی کرد شخصی تری به اخلاق اتخاذ می کنند. آنان با سنت حقوق طبیعی هم داستان اند که نظام طبیعی مخلوق خدای خیر خواه است که اهداف خاصی در خلقت دارد. اما آنان این اهداف را مرتبط با هم می دانند نه جدای از هم. به قول آنان یکی از اهداف مهم خدا این است که عالم از روی فرایندهای مادی خود باید اشخاص عاقلی خلق کند که ضمن همکاری با خدا بتوانند جوامعی از عدالت و محبت ایجاد کنند. نتیجه کلی این است که آنچه موجب پیدایش چنین جوامعی و باعث رونق شخصی آنها می شود خیر، و آنچه آنها را از بین می برد شر است. تا بدین جا هیچ اختلافی وجود ندارد. اما قطعاً جای این پرسش باقی است که چه چیزی موجب شکوفایی شخصی و اجتماع انسانی می شود. آیا آن چیز تبعیت از فرایندهای طبیعت فی حد ذاته است یا چیزی است که گاهی شکل دهنده فرایندهای طبیعت در جهت میزان زیادتری از شکوفایی شخصی است؟ برای مثال در مورد جلوگیری از حاملگی،

اشخاص در دنیایی بهتر شکوفا می شوند که جمعیت بسیار زیادی ندارد و در آنجا همه کودکان با مراقبت و مسئولیت بیشتر تربیت می شوند و والدین به خاطر تولید فرزندان بیشتر، از مباشرت جنسی ترس ندارند. یکی از بزرگترین خطرات دنیای جدید جمعیت زیاد است و یکی از تراژدی های حیات انسانی تعداد زیاد حاملگی ها در سن نوجوانی است که موجب سقط جنین یا کودکان ناخواسته ای می شود که به نحو شایسته تربیت نمی شوند. در چنین دنیایی برای بسیاری از مسیحیان واضح است که خدا از انسان ها مسئولیت و مراقبت از کودکان و رفاه و تربیت مناسب آنان را می خواهد در عین حال اگر ابزارهایی پیدا شوند که مانع حاملگی های نامطلوب شوند، دلیل محکمی برای منع پیوند جنسی که موجب لذت و ابراز محبت می شود، وجود ندارد.

شاید برخی از مسیحیان گمان کنند که خدا می خواهد تا حد ممکن نفوس بیشتری خلق شوند یا خدا برنامه تولید هر نفسی را ریخته است و ما نباید این برنامه را به هم بزیم. اما برخی دیگر احساس می کنند که رفاه انسان هایی که وجود دارند مهمتر از تولید انسان های فراوان است (یا حداقل منکر به هم زدن نسل های موجود آنان هستند) آنان احساس می کنند که محدود کردن آمیزش جنسی به مواردی که در آنجا به نحوی مصنوعی از حاملگی جلوگیری نمی شود غیر واقع گرایانه است. آنان احساس خواهند کرد که نقش شانس و اتفاق در سطح زیستی که در آن جا بسیاری از دگرگونی های مضرانند، به گونه ای است که انسان نمی تواند فرض کند که خدا هر چیزی را دقیقاً آن طوری که پیش می آید می خواهد.

در این جا مسایل عمیقی مطرح می شوند اما راه ساده اشاره به اهمیت موضوع این است که گفته شود عواملان اخلاق سنتی معتقدند که نباید اهداف طبیعت را به هم زد، در حالی که قائلان به اخلاق شخصی منکر وجود هر نوع هدف اخلاقی در خود طبیعت اند. خدا از آفرینش طبیعت اهدافی دارد اما طبیعت هنوز در فرایند شکل گیری است و حاوی بسیاری از حوادث تصادفی و اتفاقی و بسیاری از اموری است که با بهترین وجه رخ نمی دهند. ما با شکل دادن به طبیعت با هدف کمک به شکوفایی اشخاص، به بهترین وجه از اهداف خدا تبعیت می کنیم. گاهی این امر به معنای بر هم زدن فرایندهای زیستی است و این به هنگامی است که خود این فرایندها مانع شکوفایی انسان شوند. ما نباید در نابود کردن سلول های سرطانی تردید کنیم؛ گرچه به لحاظ زیستی رشد آنها طبیعی باشد. به همین نحو نباید در از بین بردن جنینی که به دنیا آمدن آن موجب مرگ حتمی مادر و بچه می شود تردید کنیم.

بعضی از دشوارترین مسایل اخلاقی در موقعیت کاملاً جدیدی به وجود می آیند و آن جایی است که ما ترکیب ژنتیکی انسان ها را تغییر می دهیم تا چه حد ما می توانیم یک ساختار ژنتیکی طراحی کنیم که انواع خاصی از انسان ها تولید کند، نواقص ژنتیکی را از بین بردن یا ویژگی های ذاتی خاصی را تقویت کند؟ نوعی ترس طبیعی نسبت به تغییر اساس زیستی انسان ها وجود دارد اما باید پرسید که آیا این ترس، ترس از لطمه وارد کردن به ساختارهایی است که خدا در طبیعت قرار داده یا ترس از ایجاد نتایج پیش بینی نشده است.

شاید قائلان به شخص گرایی در اخلاق بگویند نظام طبیعی، بسیاری از تغییرات فوق العاده زیانبار و بیماری های موروثی (نظیر سرطان خون) را ایجاد می کند؛ از این رو؛ وقتی که قدرت تغییر طبیعت را داریم معقول نیست که آن را به حال خود واگذاریم. آثار اختلالات شدید ارثی چنان نامطلوب است که اگر بتوانیم ژن های ایجاد کننده آن را از بین ببریم یا ژن های دیگری به جای آنها بنشانیم، باید چنین کنیم. احتمال صدمات پیش بینی نشده در این موارد کمتر از صدمه آشکاری است که قابل پیشگیری است. اما تلاش های مثبتی که برای انتخاب ویژگی های خوب (نظیر هوش بالا) صورت می گیرد منفعت آشکار و کافی به همراه ندارد که از صدمات پیش بینی نشده مهندسی ژنتیک بیشتر باشد. جریان سنجیده ممکن است این

باشد که پالایش ژنتیک منفی را، در جایی که امکان دارد، برای از بین بردن نقایص آشکار ژنتیکی مجاز بشماریم اما انتخاب ژنتیک مثبت را منع کنیم تا این که امور بیشتری درباره کارکرد ژن های خاص در رشد و تحول انسان کشف شود.

آدمی حتی با طرح این رویکرد محتاطانه از مرحله منع دخالت پزشکی فراتر رفته است؛ دقیقاً بدین دلیل که نوعی فرایند طبیعی را از بین می برد انسان شکل گیری فرایندهای طبیعی را تشویق می کند برای رسیدن به اهدافی که ممکن است خود طبیعت آنها را برهم زند. قائلان به شخص گرایی در اخلاق از « قانون طبیعت » فراتر رفته اند تا ملاحظه کنند که چگونه ممکن است طبیعت در خدمت هدف شکوفایی شخصی در می آید.

سایر موارد اختلاف جدی بین سنت گرایان و قائلان به شخص گرایی در اخلاق، مربوط به زندگی و ، مرگ و عمل جنسی است. البته دسته دوم معتقدند که حیات انسانی به صورت خدا آفریده شده و از این رو شایسته احترام ویژه است . آنان از هر تلاشی که برای حفظ حیات و جلوگیری از نابودی آن صورت بگیرد حمایت می کنند اما ممکن است قائل باشند که موارد بینابین و کاملاً مشروطی وجود دارد که در آنجا حیات انسان بی گناه یا حیات بالقوه انسانی را می توان از بین برد؛ از جمله وقتی که شخصی که دچار مصدومیت شدید شده و درد و رنج زیادی متحمل می شود و خود اصرار دارد که کشته شود. مورد دیگر ممکن است وقتی باشد که دختر جوانی مورد تجاوز واقع شده و حامله شده است و آشکار می شود که او و جنین در حال رشد هم دو نمی توانند باقی بماند

مورد سوم ممکن است وقتی باشد که یک سرباز تحت شکنجه در معرض افشای اطلاعاتی بر می آید که به مرگ هزاران نفر از هم وطنان خود می انجامد.

همه این موارد از موارد دشوار اخلاقی است و به راحتی می توان دید که چرا مردم درباره آنها متحیرند چون آنها نهادهای اخلاقی مختلف و هم اندازه قوی را به تنازع می کشانند. قائلان به شخص گرایی در اخلاق راه حل آسانی ارائه نمی دهند اما ممکن است اظهار بدارند که ممنوعیت مطلق از بین بردن حیات انسان بیگناه نمی تواند کمکی به حل این موضوعات کند به همین نحو در حالی که دروغ و سرقت قطعاً به طور کلی نادرستند ممکن است مواردی پیش آید که دروغ گفتن یا سرقت برای مثال برای حفظ جان کسی کار درستی باشد. برنامه اخلاقی شاید فقط کمی از هدف مطلق گرایانه اخلاقی مبهم تر باشد ، اما بدین معنا نیست که اصلاً هیچ طرح روشن یا فرمان عالی تری وجود ندارد.

قائلان به شخص گرایی در اخلاق مسیحی نیز مانند دو رویکرد دیگر به اخلاق اجتماعی مسیحی، ضرورتاً موافق نوعی برنامه خاصی سیاسی نیستند. آنان آشکارا طرفداران آن نظام های اجتماعی هستند که تعلق خاطر به رفاه عمومی انسان را تشویق می کنند و احتمالاً ارزش بالایی برای آزادی شخصی، برابری در برخورد ها و امکان مشارکت دمکراتیک در فرایند تصمیم سازی قائل اند. اما روش های رسیدن به این امور ممکن است متفاوت باشند که بستگی به زمینه تاریخی و اجتماعی زندگی انسان دارند. در کشوری که تحت فشارهای نظامی یا اقتصادی بوده است ممکن است انسان تمام توجه خود را بر ضرورت آزادی ستمدیدگان و اعطای فرصت واقعی در ساختار جامعه به آنان متمرکز کند؛ در حالی که در یک کشور ثروتمند و آزاد که مردم می توانند به طرق گوناگونی لذت های خود را محقق سازند، ممکن است انسان توجه خود را بیشتر بر ایجاد نهادهایی متمرکز کند که خانواده را تحکیم می بخشند یا به برنامه هایی بیشتر توجه کند که مردم را از مسئولیت هایشان نسبت به بخش های کمتر توسعه یافته جهان آگاه می کنند. آرمان های کلی و محدودیت های عمل مجاز اخلاقی واضح اند اما روش های خاص تحقق آنها ممکن است به نحو معقولی مورد نزاع مسیحیان باشد؛ چنان که به طور کلی این روش ها مورد نزاع مردمان دارای اراده نیک نیز می باشند. به عبارت دیگر، جامعه شناسان و محافظه کاران می توانند مسیحیان خوبی باشند مادمی که صادقانه بکوشند حداکثر آزادی را برای همه انسان ها فراهم آورند و فقر و نابرابری نامطلوب را تا آن جا که ممکن است ، از بین ببرند.

اگر موضع مسیحیت در موضوعات جنسی این باشد که روابط زیستی همیشه باید تابع اظهار وفاداری و محبت بین اشخاص باشد و اگر انجام عمل جنسی بدون مراعات امکان تولید مثل گناه محسوب نشود، روابط دراز مدت همجنس گرایانه مجاز می شود و به خوبی به شکوفایی همجنس گرایانه می انجامد. روابط جنسی خارج از ازدواج در جوامع جدید معمول اند و کلیسا ممکن است بخواهد روش های جدید ارتباط آنها با وفاداری و صداقت را کشف کند نه این که صرفاً آنها را منع کند.

از نظر مسیحیان سنتی این امر ممکن است « تسلیم شدن » به دنیای عرفی تلقی شود؛ اما ممکن است « سازگاری » با امکانات جدید اجتماعی، اقتصادی و زیستی نیز تلقی شود تا این که ارزش های مهم شکوفایی شخصی و اجتماعی در جهانی که سریعاً در حال تحول است حفظ شود از نظر کسانی که به این دیدگاه قائل اند، اخلاق مسیحی بیشتر یک فعالیت اکتشافی است و کمتر یک فعالیت قاعده مند اصل هدایتگر آن این نیست که « قاعده ها را نقض نکن »؛ بلکه این اصل است: « با حساسیت و مراقبت زیاد، روش های جدید تشویق شکوفایی شخصی را در جامعه ای با تعلق خاطر متقابل، کشف کن ». به هر حال، عیسی بود که تفاسیر دینی سنتی و سخت قواعد اخلاقی را انکار کرد و گفت « سبب برای انسان مقرر شد نه انسان برای سبب » (مرقس ۲: ۲۷). این شعار کسانی است که اخلاق مسیحی را اقدامی خطیر برای محبت می دانند که در هر موقعیتی دلسوزی و محبت، بیشتر از تأکید بر مطابقت دقیق با قوانین، در آن نقش دارد.

بدین ترتیب، مسیحیان در سطوح گوناگون و به روش مختلف به کتاب مقدس، تعالیم سنتی کلیسا و تجربه شخصی از اقتضات محبت در جهانی در حال تحول تمسک می جویند. با تأکید بر همه اختلافات شدید درباره موضوعات خاصی نظیر جلوگیری از حاملگی، سقط جنین و امور جنسی باز هم نوعی توافق مستحکم وجود دارد که خدا محبت است، خدا می خواهد که همه انسان ها محبت را تجربه کنند و اظهار نمایند و محبت مستلزم احترام و مهربانی به دیگران است و محدود به هیچ نژاد و فرقه ای نیست. علی رغم همه تردیدهای ما درباره این که محبت دقیقاً چه لازمه ای دارد، اینها بنیادهایی هستند که مسیحیان را متعهد به مهربانی عمومی به عنوان یک ارزش غایی اخلاقی و نیز متعهد به اهمیت جست و جو آن می کنند. مسیحیان به اهمیت و حقیقت نوعی اخلاق مبتنی بر محبت به خود آشکارا پایبندند تأکید اصلی مسیحیت بر اهمیت نوعی تعهد خلل ناپذیر نسبت به عدالت و شکوفایی انسانی است؛ همراه با تأکید بر این است که ضعف های اخلاقی انسان اقتضای مهربانی و بخشش دارند نه داوری و محکومیت، و تصدیق می کند که ما هرگز با دستاوردهای اخلاقی خود به آرامش و رضایت خاطر نمی رسیم مسیحیت با این روش ها نقش مهمی در تحول فهم و بینش اخلاقی دنیای جدید داشته است.